

درآمدی اجمالی بر پسا استعمارگری

رابرت جی. سی. یانگ

مترجمان:

فاطمه مدرسی، فرح قادری



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تهران، ۱۳۹۱

سرشناسه: یانگ، رابرت، ۱۹۵۰ - م

Young, Robert

عنوان و نام پدیدآور: درآمدی اجمالی بر پسااستعمارگری / رابرت جی. سی. یانگ؛ مترجم فاطمه مدرسی، فرح قادری.

مشخصات نشر: تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: ۲۱۷ ص: مصور (رنگی).

فروست: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛ ۹۸.

شابک: 978-964-426-569-3

وضعیت فهرست نویسی: فیا

پادداشت: عنوان اصلی: Postcolonialism: a very short introduction, 2003.

پادداشت: کتابنامه: ۱۷۲ - ۱۹۷.

موضوع: ادبیات جدید -- تاریخ و نقد

موضوع: مستعمرها در ادبیات

موضوع: امپریالیسم در ادبیات

شناسه افزوده: مدرسی، فاطمه، ۱۳۳۵ - مترجم

شناسه افزوده: قادری، فرح، مترجم

شناسه افزوده: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رده بندی کتب: ۱۳۹۰/۲۴۵/۱۷۵۱

رده بندی دیوبی: ۹۳۳۵/۲۰۰

شماره کتابشناسی ملی: ۲۶۴۲۶۸



درآمدی اجمالی بر پسا استعمارگری

مؤلف: رابرت جی. سی. یانگ

مترجمان: فاطمه مدرسی، فرح قادری

ویراستار: فرزانه وروا

ناشر: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مدیر نشر: ناصر زعفرانی

ناظر چاپ: مجید اسماعیلی زارع

نسخه پرداز: فرزانه صادقیان

آماده سازی: عرفان بهار دوست

حروفنگار و صفحه آرا: زینب جهانبان

طراح روی جلد: عینا... آزموده

اجرای جلد: عطال... کاویانی

چاپ اول: ۱۳۹۱

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: فرشویه

ردیف انتشار: ۹۸-۹۰

بها: ۶۷۰۰ تومان

حق چاپ برای پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی محفوظ است.

ISBN 978-964-426-569-3

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۴۲۶-۵۶۹-۳

نشانی: تهران، صندوق پستی: ۱۴۱۵۵۶۴۱۹، تلفن: ۸۸۰۴۶۸۹۱۳، فاکس: ۸۸۰۲۶۳۱۷

فهرست

۱	پیشگفتار نویسنده بر ترجمه‌ی فارسی
۷	درباره‌ی نویسنده
۹	مقدمه - هم‌آمیزی
۱۹	فصل یکم - دانش فروستان
۱۹	خود را پناهنده می‌یابید
۲۳	انواع مختلف دانش
۲۷	جهان سوم با سه قاره‌ای آغاز می‌شود
۳۰	کتاب سوزی
۳۷	فصل دوم - تاریخ و قدرت، از پایین و بالا
۳۷	انقلابیون کارائیبی و افریقایی در هارلم، ۱۹۲۴
۴۳	بمباران عراق - سال ۱۹۲۰
۴۵	حق بمباران کردن: بغداد، ۲۱ ژانویه ۲۰۰۳
۵۷	فصل سوم - فضا و زمین
۵۷	بی‌سرزمینی: مرگ و زندگی سورینا
۶۴	آوارگان
۶۸	انسان‌ها، گرفتار در غار

۶۸	پاریس: ۱۸۴۰
۷۱	افغانستان: ۲۰۰۲
۷۲	نمایشی که آن را پایانی نیست
۷۴	کشورهای نامشخص: ملت‌ها و مرزهایشان
۸۱	دیوار
۸۵	فصل چهارم - دو رگه بودن
۸۵	موسیقی رای و فضای جامعه‌ی اسلامی
۹۷	دوسریگی حجاب
۱۱۱	فصل پنجم - فمینیسم پسا استعمارگری
۱۱۱	سیاست جنسیت‌گرایان در هند
۱۱۴	جنسیت و مدرنیته
۱۱۷	جنش‌های زنان بعد از استقلال
۱۱۹	فمینیسم و بوم‌شناسی
۱۲۹	چه چیزی فمینیسم پسااستعمارگری را «پسااستعمارگری» می‌سازد؟
۱۳۹	نخس‌ها: نظام کاستی هند
۱۴۳	فصل ششم - جهانی‌شدن از دیدگاه پسا استعمارگری
۱۴۳	«چه» کتاب‌نفرین‌شدگان زمین را می‌خواند
۱۵۲	جهانی‌شدن و گرسنگی
۱۵۴	غذای خوب - نسته - زندگی خوب
۱۵۸	فقر و قحطی
۱۶۰	تقسیم منابع در دنیایی نابرابر

فهرست ز

فصل هفتم - ترجمه	۱۶۳
ترجمه کردن - میان فرهنگ‌ها	۱۶۳
قانون قدرت در هند	۱۶۸
آه، نوشابه‌ی پرتقالی آرام‌بخش!	۱۶۸
پی‌نوشت‌ها	۱۷۲
منابع	۱۷۷
فهرست اعلام	۲۰۵

سیاسگزاری

خداوند علیم و حکیم قدیم را ستایش می‌آوریم که توفیقمان داد تا بتوانیم کتاب حاضر، اثر گران سنگ پروفسور بانگ، استاد دانشگاه ساوتمتن، را به زبان پارسی برگردانیم. فهرست آثار این مؤلف و مطالب این کتاب حاکی از وسعت دامنه‌ی تتبعات این محقق برجسته و نیز قریحه‌ی روشن او در زمینه‌ی مسائل پسااستعمارگری است. اظهارنظرهای وی در هر باب و چند سویگی نگرش او به موضوع‌ها نشان‌دهنده‌ی اندیشه‌ی پرورده و جامعی است که از یک بعدی و یک‌طرفه اندیشی به دور است و خواننده را تیر به عمیق وسعت دید رهنمون می‌گردد. ترجمه‌ی این کتاب به زبان پارسی به آن امید انجام پذیرفت که پارسی زبانان علاقه‌مند به مسائل سیاسی و اجتماعی را به کار آید و چشم‌اندازهای تازه‌ای را در این قبیل مسائل به آنان فراماید.

مترجمان در برگرداندن این کتاب به زبان پارسی از مطالعه در زمینه‌های مربوطه و رجوع به منابع و دقت لازم در حدّ وسع خویش فروگذاری نکرده‌اند. با این همه، در تقدیم ثمره‌ی کار و تلاش خویش به طالبان این‌گونه مباحث بی‌هیچ ادعایی و با فروتنی بسیار از قَلّت بضاعت علمی و کم‌توانی خویش آگاه بوده‌اند. از این‌رو، از استادان ارجمند و پژوهشگران با فضیلت درخواست

می نمایند ضعف‌ها و قصور ترجمه را به دیده‌ی اغماض بنگرد و با راهنمایی‌های فاضلان‌ه‌ی خویش ما را در چاپ بعدی کتاب یاری فرمایند.

در ترجمه‌ی این اثر از یاری و همدلی بزرگوارانی برخوردار بوده‌ایم که شایسته است در اینجا به نام عزیزشان اشاره شود و به کلامی سپاسگزار زحمات و فضیلت‌های ایشان گردیم.

نخست قدردان زحمات ریاست محترم پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی جناب آقای دکتر آیت‌اللهی هستیم که به پژوهش‌های علوم انسانی عنایت ویژه دارند.

سپاسگزاری از جناب آقای زعفرانچی، رئیس محترم انتشارات پژوهشگاه، در نشر این کتاب را بر خود فرض می‌دانیم. مرهون و مدیون مساعدت‌های جناب آقای دکتر نامدار و گروه محترم علوم سیاسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی هستیم که با دیده‌ی عنایت و لطف به این ترجمه نگریستند.

از الطاف بی‌شمار و زحمات بسیار جناب آقای دکتر جلیل کریمی، که با ابراز کمال حوصله و محبت و بذل اوقات فراوان در رفع مشکلات و ابهامات ما را یاری‌ها کردند، از صمیم دل سپاسگزاری می‌نماییم.

از زحمات جناب آقای دکتر محمدنبی تولایی، که در بسیار جا مشکلاتمان را آسان نمودند، به حق‌شناسی یاد می‌کنیم.

سرانجام از دوست فاضل و مهربان، سرکار خانم فرزانه وزوایی، که با لطف و مهربانی همیشگی خود ویرایش این کتاب را پذیرفتند و ما را منت‌دار فضل و فضیلت خویش ساختند، سپاس‌ها داریم. به حقیقت، اگر مساعدت‌ها و اظهارنظرهای پرفایده‌ی ایشان نبود، کتاب حاضر هرگز به این صورت سامان نمی‌یافت.

پیشگفتار نویسنده بر ترجمه‌ی فارسی

هنگامی که، در نامه مترجمان کتاب حاضر خطاب به من، خواندم که آنها قصد دارند آن را به فارسی برگردانند بسیار شادمان و مسرور گشتم و از خود پرسیدم که این کتاب در جامعه‌ی کنونی ایران چگونه تفسیر خواهد شد. کشوری که هرگز آن را ندیده‌ام، اما در مورد آن، هم از دوستان ایرانی و هم از اخبار روزانه، بسیار شنیده‌ام. در این کتاب، به ایران چندان پرداخته نشده و مطالب بیشتر روی خاورمیانه و آسیا متمرکز شده است. البته باید گفت مطالب کتاب به ایران هم مربوط می‌شود، زیرا مسائل روز را مطرح می‌کند که همگی به نوعی با آن سروکار داریم. امیدوارم توانسته باشم آن را به چیزهایی ارتباط دهم که شرایط زندگی روزمره‌ی ما را رقم می‌زند. از این رو، به خوانندگان معزوم ایرانی ادای احترام می‌کنم و، ضمن سپاس از مترجمان، امیدوارم این کتاب در توسعه و گسترش احساس و درک بشری مشترک ما از این دنیا نقش سازنده‌ای ایفا نماید.

یافتن شیوه‌هایی برای تطبیق مطالب این کتاب با شرایط سیاسی و فرهنگی ایران بستگی به برداشت خوانندگان ایرانی دارد. خواننده‌ای با شرایط فرهنگی و

جغرافیای متفاوت از جنبه‌های زیادی می‌تواند خواننده‌ی مطلوب این کتاب باشد. هدف من از نگارش این کتاب تحمیل الگویی معین برای خوانندگان دیگر ملت‌ها و فرهنگ‌ها نیست. یا بر آن نیستم چهارچوب نظری واحدی ارائه دهم که برای همه مناسب باشد بلکه، به عکس، هدف این کتاب بحث و استدلال درباره‌ی شیوه‌های، معارف - اروپامدار یا غربی - همیشگی نگرش به جهان است و نشان دادن نمونه‌هایی قابل گسترش و نامحدود از نگرشی متفاوت به مسائل و مشکلات از منظر انانی که دیدگاهشان در رسانه‌های بین‌المللی یا نهادهای سیاسی رسمیت و وجهه یافته و ارزش‌های سیاسی و فرهنگی آنها عملاً نادیده گرفته شده است. این کتاب، علی‌وغم این نسبی‌گرایی سنجیده، از برخی ارزش‌های سیاسی جهانشمول دفاع می‌کند و مهم‌تر از همه در برابر ظالمانه بودن سلسله مراتب جهانی ملل به اعتراض برمی‌خیزد، که، در آن، بعضی از ملت‌ها در رفاه و تنعم به سر می‌برند، در حالی که گروهی دیگر همواره دچار کمبود ضروری‌ترین وسایط و وسایل حیات چون غذا، آب و دارو می‌باشند. آیندگان به دوران ما می‌نگرند و از اینکه ما چگونه توانستیم تبعیض‌های غیرانسانی را تحمل کنیم به شگفتی می‌آیند. بنابراین، این کتاب سعی دارد که مجری باشد، نه اینکه تنها «حقیقتی» را بیان دارد. تلاش می‌کند تا شما خوانندگان را بر آن دارد تا نهایت تلاشتان از «خود دفاع کردن» باشد و توان خود را صرف بیان دادن به این سیستم جهانی آپارتاید کنید و مناطق فقرزده‌ی روی زمین را آن سال دگرگون سازید که سکنه‌ی آن از فراوانی نعمت بهره‌مند شوند. تأکید مکرر کتاب بر مسئله‌ی فلسفی «خود را بشناس» نیست، بلکه مسئله‌ی پسااستعمارگری «خود را دگرگون‌ساز» در مد نظر است! از اشکال «خود قدرتمند نمودن»، که از آن برخوردارید، بهره‌گیرید و آنچه در توان دارید، به کار گیرید تا عامل خود قدرتمند

نمودن و دگرگون کننده برای دیگران هم مهیا گردد. ساختن دنیای بهتر به یقین امکان پذیر است.

می توان با دلیل نشان داد که این تعهد میراث مثبت دوران ضد استعماری است؛ زیرا از نظر منطقی، شاخص دوران استعماری این است که بتوان پایان اجتناب ناپذیر آن را حداقل در طی قرن بیستم تصور و پیش بینی نمود - هر چند وضع کنونی آن غم انگیز است. هر قدر برخی از قدرت های استعماری (چون پرتغال) یا جوامعی مانند افریقای جنوبی نژادپرست سرسخت و مقاوم باشند، بدیهی است این امر دشوار تاریخ است، اگر چه زمان تحقق آن قابل پیش بینی نباشد. به هر حال حصول آزادی و انتقال به عرصه ی دوران پساستعماری از جنبه هایی بسیاری تأسف آور بود؛ نه تنها به این سبب که بلافاصله روشن گردید که اشکال نوامپریالیسم سیاسی، نظامی و اقتصادی به عملکرد خود به ضد کشورهایی که قبلاً مستعمره بودند ادامه دادند و استقلال سیاسی آن کشورها را به حداقل رساندند بلکه خاصه به این دلیل که به نظر می آید برخی از این شرایط در سال های اخیر به طور چشمگیر افزایش یافته و همین امر پیش بینی نقطه ی پایان و خاتمه ی وضعیّت پساستعماری را دشوارتر می سازد. پساستعمره نشین نسبت به رفتار ناشایست شرطی عصبی است، رفتاری که در دیدارودستان چنین می نماید که از قلمرو عمل و فرایند سیاسی کنار گذاشته شده اند. به هر حال، بحث من این است که این دیدگاه - با استناد به الگویی قدیم تر - در قلمرو ایدئولوژی ای عمل می کند که دقیقاً طراحی شده تا جاودانه به نظر آید، همان گونه که استعمارگری عمل می کرد. نقاب استعمارگری را آن دسته از فعالان سیاسی ضد استعمار سده ی بیستم کنار زدند که از پذیرش وضعیّت ایجاد شده توسط ایدئولوژی استعمارگری سرباز زدند. نمونه ای برجسته و مهمّ که، در شرایط

متفاوت و نه کمتر از آن دوران، ناگزیر و بحرانی کنونی، باید بدان تمسک جست و از آن پیروی کرد.

بر این اساس، به راستی این کتاب درباره‌ی چه صحبت می‌کند؟ این کتاب به شیوه‌های تئوری جایگزینی مربوط می‌شود که دیدگاه‌های دنیای غیرغرب را ارزشمند می‌داند؛ نظریاتی که اغلب نادیده انگاشته می‌شوند و عدم درک آنها شکاف‌های زیادی در سیاست امروزه جهان ایجاد می‌نماید. کشوری چون ایران با داشتن تاریخی باشکوه و باستانی درخور آن است که مانند کشورهای دیگر جدی گرفته شود. متأسفانه در دنیا دیدگاه‌های متضادی وجود دارد که هیچ یک از آنها دیگری را درک نمی‌کند یا نمی‌خواهد درک کند. با توجه به ساختار قدرت جهان، برخی دیدگاه‌ها بر دیگر دیدگاه‌ها مسلط هستند و همین تسلط به خشمی فراگیر و اغلب خصومت و کینه‌توزی منجر می‌گردد؛ امری که امروزه در حال رخ دادن است، اما باید دانست که این هم از آثار زمان گذشته است.

شکل‌گیری سیاسی کنونی، که «دنیای غرب» نامیده می‌شود، در آغاز سده‌ی بیستم به معنای دقیق کلمه وجود نداشت. در سال ۱۹۰۸، در سال بعد از انقلاب ۱۲۸۵/۱۹۰۶ ش ۱۳۲۴ق ایران، بود که داستان امروزی کنش متقابل ایران و آنچه اکنون دنیای غرب می‌نامیم مسیر سرنوشت‌ساز خویش را آغاز نمود. سه شخص عمده‌تأ نویسندگان اصلی یا خالقان این داستان بوده‌اند: ویلیام ناکس دارسی (William Knox D'Arcy) سرمایه‌دار انگلیسی - استرالیایی که مظفرالدین شاه را به سال ۱۳۱۹/۱۹۰۱ق متقاعد ساخت تا امتیاز ۶۰ ساله‌ی استخراج و کشف نفت در ایران را به وی واگذار نماید، نفتی که به سال ۱۲۸۷/۱۹۰۸ ش ۱۳۲۶ق در خوزستان به وفور کشف شد. دیگر مارکس سمیونل (Marcus Samuel)، تاجر

یهودی اهل لندن و مأمور شرکت جدید روتشیلد (Rothschild) به نام شل اویل (Shell Oil) بود. سمیونل درصدد فروش نفت روسیه در آسیا برآمد، از این رو شرایطی فراهم ساخت که بتواند جواز عبور اولین تانکریهای نفت را از کانال سوئز اخذ نماید. این امر به کمپانی شل کمک کرد تا با موفقیت با شرکت امریکایی جان دی. راکفلر (John D. Rockefeller) به نام استاندارد اویل (Standard Oil) رقابت نماید. سمیونل معامله و مبارزه‌ی تجاری را به سود کمپانی شل رهبری نمود و بدین سان کشتی‌های نیروی دریایی انگلیس توانستند سوخت‌شان را از زغال به نفت تغییر دهند. وینستون چرچیل (Winston Churchill) سومین شخصیت کلیدی این داستان است که در آن زمان فرمانده نیروی دریایی بریتانیا بود و ارباب اول به شمار می‌آمد که، بنا به قول خودش «حرکت و جهشی سرنوشت‌ساز» را انجام داد. به این معنی که سفارش ساخت کشتی‌های نفت سوزی را برای نیروی دریایی صادر نمود که نخستین بار بریتانیا را برای تهیه‌ی نفت به خاورمیانه وابسته نمود. چرچیل به سال ۱۹۱۳ شرکت نفت ایران - انگلیس دارسی (BP) را ملی اعلام نمود. زمانی کوتاه پس از آن، در سال ۱۹۱۴، سرکس گلبنگیان، ارمنی جوینده‌ی نفت، نزدیکی بغداد و موصل موفق به کشف نفت شد. انگلیسی‌ها، به هنگام پایان جنگ جهانی اول، کنترل عراق و شرکت نفت عراق را به طور کامل در دست داشتند. موجودی نامحدود نفت عامل تعیین کننده‌ای بود که به واسطه‌ی آن انگلیس و ایالات متحده توانایی یافتن تا آلمان را - که ذخیره‌ی نفتش به اتمام رسیده بود - در جنگ جهانی اول شکست دهند. ایران منبع اصلی نفت انگلیس بود. اهمیت استراتژیکی فعالیت شرکت نفت ایران - انگلیس برای انگلستان به این معنا بود که تاریخ ایران در طی قرن بیستم به دست انگلیسی‌ها و متعاقب آن به وسیله‌ی امریکایی‌ها، به سبب نیاز بسیارشان به نفت ایران، رقم زده

می‌شد. این امر یکی از عواملی بود که تعیین کننده‌ی جلوس و سرنگونی شاهان بر اریکه‌ی قدرت بود و حتی سرنگونی دکتر مصدق، نخست‌وزیر ملی‌گرای ایرانی: سرگذشت و تاریخ تنزل دادن ایران به وضعیت یک کشور نیمه‌مستعمره که تنها در اثر انقلاب اسلامی ایران به سال ۱۳۵۷/م ۱۹۷۹ش دگرگون گردید. با آنکه ما اکنون دهه‌ی نخست قرن بیست و یک را سپری می‌کنیم، تاریخ و سرگذشت طولانی سده‌ی بیست، روز به روز، به نوعی دیگر پیش روی ما ادامه دارد.

بنابراین، بسیار چیزهای دیگر بر خواننده‌ی ایرانی معلوم و مشخص خواهد شد. ما هم از پیچیدگی آن تاریخ‌ها و مسائل مرتبط با آنها آگاهیم و می‌دانیم که در حیطه‌ی فرهنگی و سیاسی تنها موارد اندکی را به‌راستی می‌توان به‌صورت مکتوب ارائه کرد.

یافتن روش‌هایی برای درک جهان و ارج نهادن بدان به‌گونه‌ای که در این روش‌ها شناخت دقیق‌تر مردم مهم باشد، و نیز در اولویت قرار دادن دانش، تجربه، درک و، مهم‌تر از همه، نیازهای مردم معمولی یکی از مهم‌ترین وظایف ما در دوران کنونی است - و این همان چیزی است که پسااستعمارگری در پی انجامش است.

رابرت جی. سی. یانگ

آکسفورد، ۲۷ آوریل ۲۰۰۸

درباره‌ی نویسنده

رابرت جی. سی. یانگ مورخ، نظریه‌پرداز پسااستعماری، منتقد فرهنگی، استاد ادبیات تطبیقی و انگلیسی دانشگاه نیویورک و سردبیر مجله‌ی *اینتروشن (Intervention)* و مجله‌ی بین‌المللی مطالعات پسااستعماری (*International Journal of Postcolonial Studies*) متولد سال ۱۹۵۰ است. یانگ، پس از گذراندن دوره‌ی تحصیلات خود در کالج اکستر در آکسفرده به تدریس در دانشگاه ساوثمتن (Southampton) پرداخت. پس از مدتی به آکسفرده بازگشت و، به عنوان استاد نظریه‌پرداز نقد و ادبیات انگلیسی و عضو کالج وادام (Wadham College)، زندگی علمی او وارد مرحله‌ی جدیدی شد. در سال ۲۰۰۵ به دانشگاه نیویورک رفت و هم اکنون در آنجا استاد ادبیات تطبیقی و انگلیسی است. یانگ آثار زیادی نوشته است و کتاب‌هایش به بیست زبان زنده‌ی دنیا ترجمه شده‌اند.

نخستین کتاب یانگ *اسطوره‌های سفید (White Mythologies)* (۱۹۹۰) در باب نگارش تاریخ و دنیای غرب است، او در این کتاب می‌گوید: با آنکه فلاسفه‌ی مارکسیست تاریخ مدعی‌اند که تاریخ آنان تاریخ جهان است، اما، به‌خلاف ادعای ایشان، آنها تنها تاریخ دنیای غرب را ارائه داده‌اند که، حتی اگر دیدگاهی ضدسرمایه‌داری هم داشته باشند، از دیدی اروپامدار تاریخ را نگریسته‌اند. یانگ در کتاب *میل استعماری (Colonial Desire, 1995)* (۱۹۹۵)، ضمن بررسی تاریخ نظریه

«دورگه‌ای»، ریشه و منشأ این نظریه را، پیش از آنکه به نظریه‌ی سیاسی - فرهنگی پسااستعماری دهه‌ی ۱۹۹۰ منجر شود، در نظریه‌ی نژادپرستی سده‌ی نوزده و زبان‌شناسی قرن بیست می‌جوید. اثر بعدی یانگ درآمدی تاریخی بر پسااستعماری (Post Colonialism, An Historical Introduction, 2001) (۲۰۰۱) است. این کتاب اولین شرح جامع تاریخ و نظریه‌ی حرکت‌های ضداستعماری اصلی همه‌ی جهان در سده‌های نوزده و بیست است. یانگ، در مقدمه مختصر این کتاب، ریشه‌ی پسااستعماری را به دلبستگی‌های جنبش‌های سیاسی جدید کشورهای غیرغربی مرتبط می‌سازد. او این کتاب را به عنوان مقدمه‌ای بر پسااستعماری برای مطالعه‌ی خوانندگان عادی با طریقی نامتعارف و سبکی بسیار ساده و قابل فهم به نگارش درآورد. این کتاب، به جای تعریف مفهوم پسااستعماری، تلاش می‌کند تاریخ را با قصه، و تحلیل فرهنگی را با شور و وجد شاعرانه درهم آمیزد تا تجربه‌ی پسااستعماری را در یادها مصور و زنده گرداند. این کتاب پسااستعماری را از رهگذر نظریه‌های مبهم و اغلب انتزاعی کند و کاو نمی‌کند بلکه با وضوح و بهره‌گیری از مثال‌های ویژه به موضوع می‌پردازد.

یانگ در آخرین کتابش ایده‌ی قومیت انگلیسی (*The Idea of English Ethnicity*) (۲۰۰۸) توجه خویش را به منطقه‌ای معطوف می‌سازد که قومیت انگلیسی‌ها را دربر نمی‌گیرد. شاخص اصلی آثار یانگ این است که نظریه را در مناسبات شرایط کنونی (معاصر) یا خاستگاه تاریخی آن مورد مطالعه قرار می‌دهد. نگرش او به گذشته‌ی نظریه بدان جهت است که راهی برای برطرف ساختن نیازهای کنونی بجوید. پیوستگی شایان توجه تاریخ و نظریه با رویکرد زیبایی‌شناختی در آثار او از میان سبک‌ها - انتقادی، تاریخی، داستانی، شاعرانه، اتوبیوگرافی - به شیوه‌ای مطرح می‌گردد که تقسیم‌بندی آکادمیک را برنمی‌تابد.

مقدمه

هم آمیزی

آیا تا کنون پیش آمده که در بطن گروه یا همایشی بزرگ قرار بگیری که از حیث رنگ پوست یا نژاد منحصر به فرد به نظر آیی؟ می‌گویند سفید پوستان دو دسته‌اند: گروهی که همواره اکثریت قریب به اتفاق مردم پیرامون او سفید پوست‌اند و، دسته‌ی دیگر، آنانی که تنها سفیدپوست یک خطه‌اند. آن وقت است که شاید نخستین بار وضعیت و احساس دیگر افراد جامعه و، مجازاً، سایر افرادی را که در جهان غیرغرب هستند درک می‌کنی: جزو اقلیت بودن، زندگی کردن به عنوان فردی که همیشه در حاشیه‌هاست، کسی که هرگز به شمار نمی‌آید و اجازه ندارد از حقوق حق‌اش سخن بگوید.

این موضوع هم در مورد افراد و هم در مورد اقوام هردو صادق می‌کند. آیا احساس می‌کنی که کشورت و مردم آن به نحوی از جریان اصلی دنیای غرب بیرون‌اند؟ هرگز این احساس به تو دست داده آن لحظه‌ای که واژه‌ی «من» را بر زبان جاری می‌سازی، آن «من» کس دیگری است، نه تو؟ به گونه‌ای مبهم، تو فاعل جمله‌ی خودت نبوده‌ای؟ آیا احساس می‌کنی، زمانی که سخن می‌گویی، این سخنان را پیش از این بر زیانت نهاده‌اند. یا زمانی که سخن دیگران را

می‌شنوی و تنها مخاطب آنان هستی، آیا احساس می‌کنی هرگز در فکر آن نیستند تا بکوشند که آنان نیز از نظرتو باخبر گردند، یا بدانند که اهل کجایی، بدانند که تو هم در دنیای دیگری زندگی می‌کنی، دنیایی که تو در آن زندگی می‌کنی، دنیایی است که از آن دیگران است.

چگونه می‌توانیم در این باره سخن بگوییم؟ این اولین پرسشی است که پسااستعمارگرایی می‌کوشد بدان پاسخ گوید. گفتمان پسااستعمارگری، از اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰، مجموعه نوشته‌ای را انتشار داد، که سعی در تغییر شیوه‌های سلطه‌گرایانه‌ای را دارد که در آنها روابط میان مردم غرب و غیرغرب و دنیای آنها مشاهده می‌شود. معنی آن چیست؟ یعنی جهان را وارونه ساختن. یعنی، تصویر را از سوی دیگر نگاه کردن، تجربه‌ی اینکه چقدر مسائل فرق می‌کنند، اگر به جای برلین یا بُستن در بغداد یا بنین (Benin) زندگی کنی و علت آن را هم به‌خوبی بدانی. این، یعنی دریافتن این نکته که غربی‌ها، وقتی به دنیای غیرغرب می‌نگرند، آنچه را می‌بینند، اغلب تصویری از خود و تصورات خودشان است تا واقعیت موجود، یا فهمیدن احساس و ادراک انسان از خود، در بیرون از دنیای غرب. اگر هویت تو غربی نیست، و اگر چه در غرب زندگی می‌کنی و هنوز هم کاملاً غربی نیستی، یعنی بخشی از یک فرهنگ هستی اما هنوز، به سبب نظریه‌های حاکم بر آن فرهنگ، اجازه‌ی ورود به آن فرهنگ به تو داده نشده است؛ با وجود آنکه در آن حضورداری، اما بیرون از آن هستی، در اینجا است که پسااستعمارگری شیوه‌ی نگرشی متفاوت برای دیدن و دریافتن چیزها به تو عرضه می‌کند؛ زبان و سیاستی که در آن علایقت در اولویت‌اند، نه در آخر.

پسااستعمارگری مدعی حقوق یکسان از جهت داشتن رفاه فرهنگی و مادی برای تمام انسان‌های روی زمین است. اما واقعیت این است که جهان امروز

جهان نابرابری‌ها است، و بخش عمده‌ی این نابرابری‌ها به سبب تفاوت فاحشی است که میان غرب و غیرغرب وجود دارد. فاصله‌ی میان دنیای غرب و دیگران با توسعه و گسترش امپراتوری‌های اروپایی در سده‌ی نوزده کاملاً قطعی شد و در نتیجه‌ی آن نه دهم کل کره‌ی زمین تحت تسلط اروپاییان یا قدرت‌های منشعب از آنان درآمد. حکومت‌های استعماری مشروعیت خود را از نظریه‌های انسان‌شناختی‌ای گرفتند که مردمان کشورهای مستعمره را انسان‌های پست، با افکار کودکانه و ناتوانی زنانه، عاجز از حفظ و نگهداری خود (علی‌رغم اینکه هزاران سال از خود به بهترین وجه مراقبت کرده‌اند) و نیازمند حکومت پدرانه‌ی غرب برای به دست آوردن بهترین منافعشان (امروزه تصور می‌رود که نیازمند «توسعه» هستند) تصویر نموده‌اند. مفهوم نژاد اساس و پایه‌ی چنین نظریه‌های انسان‌شناختی بود. به بیانی ساده، ارتباط غرب و غیرغرب بر حسب تضاد سفیدپوستان و غیرسفیدپوستان شکل می‌گرفت. فرهنگ سفیدپوستان مبنای اندیشه‌های دولت قانونی، قانون، اقتصاد، علم، زبان، موسیقی، هنر، ادبیات، در یک کلام، تمدن بود و هنوز هم هست.

در طی دوران سلطه‌ی استعمار، انسان‌های استعمارشده به نحای مختلف به ضد این تسلط، فعالانه و منفعلانه، مقاومت کردند؛ و در پایان سده‌ی نوزدهم بود که این گونه مقاومت‌ها به شکل فعالیت‌های منسجم سیاسی درآمد. بخش عمده‌ی سده‌ی بیستم، در نزد مردم بخش بزرگی از جهان، در برگیرنده‌ی درگیری‌های طولانی و پیروزی نهایی به ضد سلطه‌ی استعماری، به بهای سنگین از دست دادن جان و مال و منابع، بود. مردم در آسیا، آفریقا و امریکای لاتین به ضد سیاستمداران و مجریان قدرت‌های اروپایی، امپراتوری‌ها یا مستعمره نشین‌هایی، که جهانشان را غصب کرده بودند، مبارزه می‌کردند.

سرانجام وقتی که حاکمیت ملی حاصل آمد، حکومت‌ها از وضعیت مستعمراتی به پسااستعمراتی و خودمختار تغییر شکل یافتند: استقلال! به هر حال، این وضعیت به جهانی زیاد تنها نشان دهنده‌ی یک آغاز بود؛ آغاز حرکتی نسبتاً جزئی از سلطه‌ی مستقیم به غیرمستقیم، تغییری از تسلط و حکومت استعماری به وضعیتی نه چندان مستقل، بلکه در حال استقلال (In - dependence). در خور تأمل است که قدرت‌های بزرگ جهانی، علی‌رغم استعمارزدایی، طی سده‌ی بیستم تحولی بنیادین پیدا نکردند. بیشتر کشورهای استعمارگر پیشین به تسلط خود بر کشورهایی که قبلاً مستعمره‌ی آنها بودند ادامه دادند. نمونه‌هایی چون افغانستان، کوبا، ایران و عراق این موضوع را روشن‌تر می‌سازد؛ هر کشوری که جرئت کرده در برابر اربابان پیشین خود مقاومت کند خود را به مخاطره انداخته است. این کشورها، که از نظر سیاسی در برابر کنترل غرب پایداری کرده‌اند، از مداخلات نظامی غرب در کشورشان زیان دیده‌اند.

اما این ماجرا خیلی هم منفی نیست. کسب استقلال از سطره‌ی استعمارگر موفقیتی ماندنی را در پی داشت. اگر قدرت حدود و ثغوری داشته باشد، توازن قدرت به آرامی تغییر می‌یابد. از یک طرف، تغییر سلطه‌ی رسمی به سلطه‌ی غیررسمی سبب شده که کشورهای غربی در وطن خود به نیروی کار بسیار زیادی نیازمند شوند که آن را از طریق مهاجرت برآورده می‌سازند. در نتیجه‌ی مهاجرت، تقسیم بین دنیای غرب و سایرین حداقل از نظر قومی و نژادی دیگر مطلقاً عملی نمی‌شود. البته، این امر به آن معنی نیست که رئیس‌جمهور امریکا، یک خانم افریقایی - امریکایی باشد، یا اینکه، در بریتانیا، مسلمانان آسیایی را به نخست‌وزیری برگزینند، بلکه کماکان قدرت به دقت کنترل شده باقی می‌ماند. چند چهره‌ی قدرتمند می‌شناسید، که رنگین‌پوست باشند؟ چهره‌هایی که در

صفحه‌ی اول روزنامه‌ها ظاهر می‌گردند، همان جایی که اخبار سیاسی روزانه‌ی قدرت جهانی گزارش می‌شود. فرهنگ‌ها در حال تغییرند: امریکای سفیدپوست به‌جانب وحدت‌نژادی اسپانیا و امریکای لاتین گرایش دارد. اسپانیایی (Son)‌های امریکای جنوبی و سیاه‌پوستان امریکا موتورهای فعال‌ترین بخش زنده‌ی فرهنگ غربی شده‌اند، که ماورای میراث فرهنگ مرده‌ی کشورهای صنعتی عمل می‌کند. امروزه به‌نظر اکثر جوانان اروپایی، رسوم فرهنگ کوبایی، با موسیقی افریقایی - کوبایی سون (Salsa) و رقص و موسیقی سلسای زنده و پویای خود، هیجان بخش و انرژی‌زا است. به‌طور کلی اتفاق‌نظر بر این است که سلطه‌ی فرهنگ غربی، که به‌نظر می‌آید بیشترین تفکیک و تفاوت میان غربی‌ها و غیر غربی‌ها در دوران استعمار منوط به آن بوده، امروزه به سیستمی تبدیل‌شده که ملاحظات فرهنگی و تفاوت‌ها را بیشتر تاب می‌آورد و آنها را می‌پذیرد. برخی از محدودیت‌های آن ملاحظات، در بخش‌های بعدی این کتاب، بررسی خواهد شد.

در حال حاضر، موضوع حائز اهمیت در پسااستعمارگری این است که ملل سه قاره‌ی غیر غربی (افریقا، آسیا، امریکای لاتین) غالباً در یک وضعیتی نابرابر اقتصادی، وابسته به اروپا و امریکای شمالی قرار دارند. پسااستعمارگرایی عنوان سیاست و فلسفه‌ی عملگرایی است که نابرابری‌ها را زیر سؤال برده و به آن اعتراض می‌کند؛ و بدین‌سان، به شیوه‌ای جدید، مبارزات ضد استعماری پیشین را پی‌می‌گیرد. پسااستعمارگرایی نه تنها از حقوق مردم افریقا، آسیا و امریکای لاتین برای دستیابی به منابع درآمد و رفاه مادی حمایت می‌کند، بلکه قدرت پویای فرهنگ‌های ایشان را، که در حال دگرگون ساختن و یاری رساندن به فرهنگ جوامع غربی هستند، مورد پشتیبانی قرار می‌دهد.

تحلیل فرهنگی پسااستعمارگری درباره‌ی گسترش ساختارهای نظری‌ای است که شیوه‌های سلطه‌جویانه‌ی پیشین غرب را در باب نگرش به مسائل مورد نقد و اعتراض قرار می‌دهد. قیاس تمثیلی ساده‌ی آن با جنبش تساوی حقوق زنان (فمینیسم) است که برنامه‌ای مشابه را شامل می‌شود: روزگاری، هر کتاب خوبی که می‌خواندی یا هر سخنرانی دلنشینی که می‌شنیدی، هر فیلمی که می‌دید، همه از دیدگاه مردها بیان شده بود. زن در آنجا حضور داشت، اما همیشه موجودی منفعل، نه فاعل یا عنصر کنشگر، بود. در هر چه می‌خواندی یا در فیلم‌هایی که می‌دید، زن همیشه کسی بود که نظرها به سمت او متوجه و معطوف می‌شد. او هرگز چشمی مشاهده‌گر نبود. قرن‌ها می‌انگاشتند که زنان از مردان کم‌هوش‌ترند و در کسب مدارج دانش و تحصیل قابلیت‌های همسان با مردان را ندارند. آنها در نظام سیاسی حق رأی نداشتند. به همین منوال، دانش زنان اراجیف، چیز بی‌ارزش و غیر جلیق قلمداد می‌شد، یا دانشی که از درجه‌ی اعتبار ساقط شده است؛ از قبیل خرافات و مداوای بیماران و مامایی. تمامی این نگرش‌ها بخشی از نظام بزرگ‌تری بود که، در آن، زنان تحت سلطه‌ی مردان بوده، استثمار می‌شدند و مورد سوء استفاده‌ی جسمی قرار می‌گرفتند. فمینیست‌ها، از اواخر سده‌ی هجدهم، به آرامی اما به گونه‌ای فزاینده، اعتراض علیه این وضعیّت را آغاز کردند. هرچه اعتراضات بیشتر ادامه می‌یافت، این نگرش‌ها در همه‌ی سطوح فرهنگی، چون ارتباطات اجتماعی، سیاست، حقوق، دارو، هنر و ادب، معارف دانشگاهی و علوم عمومی، بیش از پیش آشکارتر می‌شد.

جنبش فمینیسم، به‌خلاف مارکسیسم و علم‌روانکاوی، ملهم از اندیشه‌های بنیانگذار واحدی نبوده است بلکه حاصل کار گروهی بوده که زنان متعدد در ابعاد متفاوت و مختلف آن‌را گسترش داده‌اند: در برنامه‌های آن، همه‌ی پدیده‌های

بی‌عدالتی، از خشونت خانوادگی تا قانون و از زبان تا فلسفه، مورد توجه قرار گرفته است. فمینیست‌ها می‌بایست با این واقعیت نیز به مبارزه برخیزند که ارتباط میان خود زنان هم برابر نیست و، در موارد خاصی، تکرار همان سلسله مراتب قدرت موجود بین زنان و مردان است. باین حال، به طور کلی می‌توان اذعان داشت که فمینیسم حرکت و خیزشی همگانی بوده که، در آن، زنان در موقعیت‌های اجتماعی مختلف در جهت نیل به اهداف مشترک تلاش و مبارزه کرده‌اند. این اهداف مشترک عبارت‌اند از: رهایی زنان و توانمند ساختن آنان، برخورداری از حق تصمیم‌گیری در مورد مسائل زندگی خودشان و حق بهره‌مندی یکسان از قانون، تحصیلات، دارو، و محیط کار؛ و، در این فرایند تغییر، نهادها خود به‌گونه‌ای درآیند که دیگر نماینده‌ی غلایق و دیدگاه‌های مردان نباشند.

در مقام مقایسه، «نظریه‌ی پسااستعمارگری» متضمن جهت‌گیری عقلانی جدیدی به جانب دیدگاه‌های معرفتی و همچنین نیازهایی است که بیرون از دنیای غرب شکل گرفته است. این نظریه در پی گسترش افکار زیربنایی تجربه‌ای سیاسی است که اخلاقاً متعهد شده تا وضعیت استثمار و فقری را که قسمت اعظم جمعیت دنیا در آن زندگی روزمره‌ی خود را می‌گذرانند دگرگون سازد. بخشی از این کار نظری به داشتن ابهام و پیچیدگی‌هایی که مردم عادی قادر به درک آن نیستند شهرت یافته است. مردم، هنگامی که با نظریه‌ای معتبر مواجه می‌شوند که دانشگاهیان آن را مطرح ساخته‌اند، اغلب گمان می‌برند که، علت عدم ادراک آن، ضعف معلومات خودشان است. این نکته مایه‌ی تأسف است، چرا که بیشتر این ایده‌ها را دانشگاهیان ارائه نداده‌اند. این نظریه‌ها نسبتاً آسان فهمیده می‌شوند، به شرطی که مردم یا خوانندگان بتوانند وضعیتی را که این نظریه‌ها توصیف می‌کنند، احساس و ادراک کنند. به همین سبب، این کتاب بر

آن است که پسااستعمارگرایی را به شیوه‌ای معرفی نماید که، پیش از این، عنوان نشده است؛ این کتاب، به جای توصیف پسااستعمارگری از بالا به پایین، یعنی شرح این نظریه با واژگان و اصطلاحات انتزاعی و آوردن چندین مثال، می‌کوشد سیاست‌های مهم‌تر پسااستعمارگری را، که در اساس مردمی‌تر هستند، دنبال کند و بر ارزش انسان‌های معمولی و فرهنگ آنها تأکید ورزد. پسااستعمارگری در این کتاب با دیدگاهی از بالا به پائین تشریح و تبیین نمی‌شود بلکه از پائین بررسی می‌شود: مجموعه‌ی بخش‌های بعدی با یک موقعیت شروع می‌شوند؛ سپس ایده‌های اصولی، که از این موقعیت و زاویه‌ی خاص ایجاد می‌شوند، بسط می‌یابند. بنابراین آنچه شما در می‌یابید پسااستعمارگرایی بدون نظریه‌ای مبهم و پیچیده است: پسااستعمارگری از دیدگاه پایین، یعنی همان جا که به حق هست و به حق هم باید باشد. چرا که پسااستعمارگری به توصیف سیاست فکری فرودستان، یعنی انسان‌ها و طبقات فرودست شده، می‌پردازد.

نظریه‌ی به اصطلاح پسااستعمارگری، در واقع، به مفهوم علمی کلمه، نظریه نیست، یعنی مجموعه‌ای منسجم و مبسوط از اصولی نیست که می‌تواند پیامد مجموعه‌ی معینی از پدیده‌ها را پیش بینی بکند، بلکه مشکل از مجموعه‌ای وابسته از دیدگاه‌هایی است که کنار هم، گاهی به صورت متناقض، قرار می‌گیرند. این نظریه در بردارنده‌ی موضوعاتی است که اغلب موجب شکاف ذهنی رشته‌های تحصیلی و دیگر فعالیت‌هاست، به ویژه در پیوند با جایگاه زنان، توسعه، بوم‌شناسی، عدالت اجتماعی، و سوسیالیسم به مفهوم وسیع آن. مهم‌تر از این، پسااستعمارگری می‌کوشد تا دانش‌های نامتعارف خود را به هر طریق به ساختارهای قدرت دنیای غرب و همچنین دنیای غیر غرب وارد کند؛

شیوه‌ی اندیشه‌ی مردم و نحوه‌ی رفتار ایشان را تغییر دهد تا رابطه‌ی درست‌تر و عادلانه‌تری میان مردمان متفاوت دنیا پدید آید.

به همین دلیل، در این کتاب سعی نمی‌شود که پسااستعمارگری به صورت مجموعه‌ای منفرد از آرا یا رویه‌ای مجزاً شرح و توصیف شود. به صراحت می‌توان گفت نظریه‌ی مستقلی به نام «نظریه‌ی پسااستعمارگری» وجود ندارد: پسااستعمارگری در اصطلاح تجارب و آرای متنوعی را توصیف می‌کند که می‌توان مشابه آنها را در فمینیسم یا سوسیالیسم سراغ گرفت. بنابراین، کتاب حاضر به صورت مجموعه‌ای مرکب از فصل‌های استاندارد نوشته‌ای دانشگاهی، که نظر یا استدلالی کلی را شرح و تبیین می‌کنند، تدوین نشده است. در عوض، از روش هم‌آمیزی (مونتاژ) بهره می‌گیریم تا دیدگاه‌ها و دوران‌ها را کنار هم نهد و سعی بر آن دارد تا مجموعه‌ی سارنده‌ای از اشتراکات و مناسبات را میان آنها پدید آورد؛ زیرا نظریه‌ی پسااستعمارگری به تجربه‌ها و اندیشه‌های ایستا چندان توجهی ندارد، بلکه بیشتر به روابط میان اندیشه‌ها و تجربه‌ها علاقه‌مند است؛ از قبیل: روابط سازگاری، روابط متضاد، روابط خلاق بین انسان‌ها و فرهنگ هایشان. پسااستعمارگری به جهانی در حال دگرگونی مربوط است، جهانی که با درگیری و مجادله تغییر داده شده و ساکنان آن تمایل دارند که آن را بیشتر تغییر دهند.

بسیاری از مردم اصطلاح «پسااستعمارگری» را دوست ندارند. در اینجا، علت آن را می‌گوییم: پسااستعمارگری نظم جهانی را برهم می‌زند، برتری‌جویی و تفوق‌طلبی را تهدید می‌کند و برتری فرهنگ‌های غربی را نمی‌پذیرد. برنامه و کار اساسی آن، اصرار و ابرام ورزیدن بر برابری حقوق و رفاه برای کل انسان‌های کره‌ی زمین است. در این کتاب، شما به دنیای پسااستعمارگری مهاجرت خواهید کرد: فصول آتی شما را به سفر در میان شهرها، حومه‌های غصب شده‌ی آنها و صحنه‌های

فلاکت‌زده‌ی روستاها می‌برد. اگرچه این صحنه‌ها وجود دارند، اما بسیاری از آنها دیده نمی‌شوند و زندگی و تجارب روزمره‌ی سکنه‌ی آنان حتی از خود این مناظر هم نادیدنی‌تر است. فصل‌های این کتاب متشکل است از «صحنه‌ها»ی متفاوت و عکس‌های فوری از مکان‌های مختلف این سو و آن سوی جهان که در کنار هم چیده شده‌اند. بنابراین، این کتاب چیزی شبیه به نوعی آلبوم عکس شده است، اما نه آلبومی که شما، در آن، تصاویر ایستا، غیر واقعی و شیء شده‌ای را می‌بینید که از نواحی حقیقی جدا گشته‌اند. اینها داستان‌هایی هستند ماورای ظاهر تصویرها، گواهی انسان‌هایی است که در حین خواندن این کتاب به تو می‌نگرند. این هم‌آمیزی به صورت برش نامنظم اولیه باقی مانده، که به‌عمد عناصر جدا شده‌ی نااهمخوان را کنار هم می‌چید. رشته‌ای از خبرهای کوتاه که تناقضات تاریخ کنونی را با ثبت سریع تصاویر آن در لحظه‌ای کوتاه به نمایش می‌گذارد. این لحظات پراکنده همچنین سفر گسترده‌تری از گذار را پی‌می‌گیرد؛ سفر از دست دادن قدرت و دست یازیدن به آن را، سفری از ناتوانی به توانمندی.

آموزش «حاشیه‌ای بودن» را با رجوع به کتاب‌های مرجع مطالعات معاصر درباره‌ی سیاست‌های فرهنگی پسااستعمارگری و پیامدهای آن آغاز می‌کنیم: کتاب‌های مهم «دنیای غرب» و غالباً از فرانتس فانون، روان پزشک مسیحی اهل مارتینیک... با خواندن این گونه متون عمومی بود که ما توانستیم در باب شیوه‌ی کار خود، کتاب مرجع شرق‌شناسی (Orientalism) اثر ادوارد سعید را پیدا کنیم... خواندن کتاب سعید، مطالعه و بررسی مطلبی حاشیه‌ای بودن نبود، حتی مطالعه‌ی در حاشیه قرار دادن هم نبود بلکه مطالعه درباره‌ی ساخت یک موضوع برای تحقیق و بررسی بود. به هر حال، مطالعه‌ی گفتمان استعماری، که به صورت مستقیم با نوشته‌هایی چون کتاب سعید عرضه شد، در باغی را گشود که، در آن، انسان‌های حاشیه‌ای هم می‌توانستند سخن بگویند، از آنها سخن گفته شود و حتی برای آنها سخن بگویند.

گایاتری چاکراورتی اسپواک (Gayatri Chakravorty Spivak)

بیرون در ماشین آموزش (Outside in the Teaching Machine, 1993)